خشت اول

پناه دل های شکسته

مهم ترین کار برای شب قدر دعاست و این ایّام و لیالی متعلّق به علیّ بن أبیطالب، امیر المؤمنین (ع) است، چه بهتر که دعا را از زبان این داعی بشنویم.

فرمود: آنکه دعا می کند و عمل ندارد، مثل تیراندازی است که تیر دارد ولی وَتر ندارد. (وَتر) آن کمان منحنی است که جلوی این تیر تند تیز را می گیرد و او را راهنمائی می کند.

...بهترین عمل صفای دل است. بهترین راه برای صفای دل این است که هم در مسئله توحید برای غیر خدا راه باز نکنیم، هم در مسائل اجتماعی کینه احدی را در دل راه ندهیم. مطمئن باشیم اگر کسی این دو رکن را فراهم کرد؛ این داعی یک تیر انداز ماهری است که هم تیر تیز دارد و هم کمان مُنحنی. آنگاه خود حضرت که واجد شرائط دعاست، نیایش هائی دارد که در آن نیایش همّت های بلند را تعلیم می دهد و برای همه مسلمانها مسئلت می کند.

شما دعاهای حضرت را در نهج البلاغه که تحلیل می کنید می بینید یا سعادت می خواهد، یا شهادت یا رفاقت با انبیاء می خواهد یا کرامت می خواهد یا عافیت می خواهد یا سلامت یا فتوّت و رادمردی و مردانگی می خواهد و یا عزّت! دعاهای حضرت از این عناصر محوری بیرون نمی رود...

*

یکی از دعاها و فرازهای جوشن کبیر و ادعیّه دیگر در این دعاها این است که یا جابِرَ العَظمِ الکَسیر... ای خدائی که هر استخوان شکسته ای را تو شکسته بندی می کنی، جبیره می کنی، جبران می کنی. هر دل شکسته ای را او جبیره می کند. حضرت عرض کرد: من یک درد کمر شکن دارم که هیچ چیزی این شکسته را جبران نمی کند، مگر کَرم تو. و آن این است که مرا به مقام رضا برسانی. هر چه تو کردی، من خوشم بیاید. و دست ما را از دراز شدن به سوی این و آن کوتاه بکن! ما را به خودت نیازمند بکن! هَب لی مِنْ رضاکَ، هَب لَنَا مِنْ رِضاکَ وَ اَغننا عَنْ مَدّ الأیدی إلی سِواکَ. چیزی از غیر تَو طلب نکنیم. این روح بلند است. آن همّ فتوّت و مردانگی است که نسبت به کافران هم ما رادمرد باشیم.

*

از نبی اکرم سئوال کردند: شما در شب قدر از خدا چه می خواهید؟ حالا که با ما نگفتی شب قدر کی است ولی این را بگو از خدا چه می خواهی؟ فرمود: من اگر شب قدر را درک کنم، از خدا عافیت طلب می کنم. عافیت همین عافیت علوی است که در نهج البلاغه آمده هم عافیّت دین، هم عافیت دنیا. هم عافیت بدن، هم عافی جان و نظام.

...این خطوط کلّی دعا را از ولیّ دعا بیاموزیم و برای همه مسئلت کنیم. اینچنین نباشد که فقط برای خود دعا کنیم. آنها که این دعاها را به ما آموختند، برای همه خواستند.

*

یکی از آداب این لیالی قدر، قرآن به دست گرفتن است. یعنی قرآن را به دست می گیریم، باز می کنیم و خدا را قسم می دهیم و از خدا این اموری که علی (سلام الله علیه) به ما آموخت، می خواهیم. بعضی از روایات این مسئله را دارد؛ این یک دعاست و یک مراسم جدا. بعد هم قرآن به سر هست که آن هم قرآن را بالای سر گذاشتن و دعائی کردن و قسم دادن و از ذات أقدس إله چیزهائی خواستن.

...شرط اساسی همان دو رکن است؛ اخلاص توحید و حلّ هر گونه کینه. با هیچ کسی بَد نباشیم و در این دعاها کسانی را هم که نسبت به ما جفا کرده اند، آنها را هم مشمول عفو قرار بدهیم، برای آنها هم خیر طلب بکنیم، با این سعه صدر کنار ضیافت إله بار یابیم تا با دست پُر برگردیم.

آیت الله عبدالله جوادی آملی

ویتامینه

یک آرزوی دیرینه در کشور متولد شد و آنها که سالها از نبود کتاب درباره رهبر انقلاب، گلایه می کردند حالا تا حدی لبخند روی لب هاشان نقش بسته. «شرح اسم» منتشر و رونمایی شد تا زندگانی خواندنی و مستند رهبر فرزانه انقلاب از تولد یعنی فروردین ۱۳۱۸ تا بهمن ۱۳۵۷ را مرور کنیم؛ مروری آراسته و بدون عجله و اشتباه و اغلاط تاریخی و غیره. هدایت الله بهبودی، مرد روزهای بارانی و جنگ و قلم که ناز نوشته هایش همیشه مخاطبان بیشماری را دلگرم کرده، این روایت را انجام داده و انصافا هم رقص قلمش بر جان می نشیند و طوری تو را جذب می کند که کتاب را دست بگیری نمی خواهی آن را زمین بگذاری. روایت او سوم شخص است و ساده و صمیمی اما لابه لای روایت، به زیبایی «روایت اول شخص» را گنجانده که همانا متن سخنان و خاطرات رهبری است و همین کتاب را شیرین کرده است. موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی این کتاب را با قیمت ۱۵ هزار تومان منتشر کرده است. یک بخش از کتاب را باهم مرور کنیم:

«... در خانه امام خمینی، آقای صادق خلخالی، پشت بلندگو گفت که مأموران اگر جرأت جسارت به طلاب را کنند، بد می بینند. در شبستان مدرسه حجتیه، آقای میری، با آن قد بلندش تا توانست خط و نشان کشید. گفت که اگر اقدامی علیه طلبه ها شود، چنین و چنان خواهیم کرد. **«دیدند زمینه آماده نیست... شاید هم واقعاً قصد این کار را نداشتند که آنجا شلوغ کاری بکنند.»**

آقای خامنه ای خسته از تحرکات آن روز، در اتاقش تن به استراحت داد و خوابید. چهار و نیم- پنج بعد از ظهر آماده رفتن به مدرسه فیضیه بود. آیت الله گلپایگانی مجلسی به پاس شهادت امام صادق (ع) در آنجا برپا کرده بود. سید جعفر شبیری زنجانی از راه رسید. همراه شدند. برای این که زودتر برسند، از کوچه حرم آمدند. اواخر کوچه بود که دیدند تعدادی طلبه با ظاهری آشفته، در هم و به حال فرار، نزدیک می شوند یکی عمامه به دست، یکی بی نعلین، دیگری عبا زیر بغل؛ گفتند که برگردید خطرناک است. **«ما نفهمیدیم که چرا خطرناک است... یکی دو تای شان {پرسیدند} کجا می روید؟ گفتم مدرسه فیضیه. {یکی از آن ها} گفت نروید... خطرناک است... دارند طلبه ها را می کشند... گفتم برویم آقاجعفر... بی خود می گویند. یکی از طلبه ها که آشنا بود... گفت نمی گذارم بروید، امکان ندارد بگذارم بروید، قتل نفس است، قتل خود است... ما را به زور گرفت. آن وقت بود که احساس کردیم خطر جدی است.»**

تصمیم گرفتند به طرف خانه امام خمینی بروند. خیابان اصلی خلوت بود. رفت و آمدی دیده نمی شد. تعدادی سر کوچه ارک ایستاده بودند و انگار اجازه ورود به خیابان نداشتند. شبیه قرق هایی بود که برای عبور شاه یا دیگر مقامات می کردند. **«بنا کردیم با آقا جعفر... از عرض خیابان عبور کردن. وسط خیابان... یک وقت... نگاه کردم دیدم چهار پنج جوان قدبلند یقه باز... می آیند طرف ما... یکی از آنها در حالی که خطاب به من می کرد گفت {جاوید شاه. می خواست که من تکرار کنم...} تماشا می کردم و ملتفت نبودم. آقا جعفر مثل این که زودتر از من ملتفت قضیه شد و رفت... دیدم با وضع خطرناکی دارد می آید... من راه افتادم طرف کوچه، اما نه با حالت دو؛ آرام. دیدم... دوید دنبال من. فهمیدم که... می خواهد مرا وسط خیابان جلوی مردم بزند.»**

آن روز قرار نبود طلبه ای از زیر دست مأموران اعزامی بی ضرب و شتم بگذرد. سربازانی که روز اول فروردین در صحن حضرت معصومه (س) برای شاه هورا کشیده بودند، مأموریت داشتند حق معترضان را کف دست شان بگذارند. ساعتی قبل این نیروها مجلس آیت الله گلپایگانی را در مدرسه فیضیه به هم زده با مشت و لگد به جان طلبه ها افتاده بودند، در اتاق ها را شکسته، تعدادی از طلبه ها را از طبقه دوم به پایین انداخته بودند. سید یونس رودباری را شهید کرده، ده ها زخمی به جا گذاشته بودند. حتماً قرار بود تلافی تحقیر محمدرضا پهلوی از جانب روحانیان در سفری که چهارم بهمن به قم کرده بود و در آستانه حضرت معصومه (س) سخنرانی نموده بود، بشود.

اینک نوبت کتک خوردن سیدعلی خامنه ای بود، اما **«رفتم طرف جمعیتی که جلوی کوچه ارک جمع شده بودند. جمعیت هم راه را باز کردند. احساس کرده بودند که من دارم از دست او می گریزم... من رفتم داخل جمعیت... اما مردم جلو او را گرفتند... آن وقت ها خیلی از کوچه می ترسیدند، وارد نمی شدند.»**

کتک ها ماند برای چند سال بعد. حالا با سیدجعفر شبیری می دویدند به طرف خانه امام. مقابل خانه امام چند طلبه تنومند که معروف به ورزشکاری بودند، مثل علی اصغر کنی، ایستاده بودند. غروب از راه رسیده بود. داخل خانه امام شدند. امام ایستاده بود به نماز.

آقای خامنه ای وقتی آنات آن روز را به یاد می آورد، از وحشتی که بر وجود همه چنگ انداخته بود یاد می کند و از خود مثال می زند: **«من آدم ترسویی نبودم... همه خصوصیاتی که در یک طلبه مجرد بی انتظار... تنها... بی پیرایه... و ازدواج نکرده هست {در من بود} در این جور مواقع... یاد پدر و مادر هم... نمی ماند... نبایستی بترسم {اما عصر دوم فروردین} آن حادثه چنان برای من غیرمنتظره بود که... به سختی خود را بازیافتم.»**

شور شب نشینی شاعران

نیمه رمضان المبارک همواره برای اهل فرهنگ و بویژه شعرا و ادبا، یک روز خاص و به یادماندنی است؛ یک دیدار صمیمی با رهبر انقلاب و گپ و گفت های از نزدیک و احوال پرسی و اهدای کتاب و افطار و نماز و شعرخوانی. برای رهبری هم همیشه این دغدغه وجود داشته تا با برگزاری منظم این جلسات، هم به نوعی تجدید دیدار با برخی اهالی شعر و ادب داشته باشند و هم در جریان روز شعر نه از طریق رسانه ها و کتاب ها بلکه به شکل چهره به چهره قرار گیرند. با این حال این جلسه هنوز تراز خود را آن طور که باید پیدا نکرده و همچنان اشکالاتی در مدیریت این محفل بی نظیر وجود دارد؛ مثل اینکه در دیدار چند شب قبل، شاعرانی شعر خواندند که به تازگی شاید دو دیدار قبل تر یا سه دیدار، در این محفل شعرخوانی داشته اند و این با روح و فلسفه این دیدار سالیانه تناقض دارد. و یا اینکه حضار در این شب نشینی شاعرانه گاه یکدست و موزون می شوند و نسبت افراد تکراری به چهره های نو اصلا جالب توجه نیست و گاه ۴ به یک است! واقعا در کشور ما شعرای جوان و چیره دست کم هستند و یا اینکه برخی دوستان حوزه هنری، این جلسه را محفلی برای خود، همکاران و دوستانشان می دانند؟ واقعا سهم شاعران شهرستانی در دیدار اخیر چقدر است؟ جوان های زلال و خلاق و با استعدادی که گاه در آتش این دیدار سالهاست می سوزند و راه به جایی نمی برند؟ در چنین شرایطی تکرار آدم ها و تکرار شاعرانی که در محضر رهبری شعر می خوانند زیاد جالب نیست. ضمن اینکه تذکر رهبر انقلاب در خصوص توجه شعر به حرکت انقلاب و حرکت های انقلابی هم یک تذکر جدی است که برگزار کنندگان باید بدانند و به آن عمل کنند. با این مقدمه و در این روزهای قدسی و معنوی، با توجه به تاکید ویژه رهبر انقلاب در خصوص توجه رسانه ها به شعر، چند قطعه از اشعار قرائت شده در این جلسه را نوش جان فرمایید.

■ تحریریه نسل سوم

تقدیم به شهدای ترور

باز پیچیده شده نفحه ی یاقدوسی
بر لب شهر نشسته است ز غم افسوسی
سر تکان می دهد از داغ سیاووشانش
شهر آشفته و برخاسته از کابوسی
شهر من بی تو همان پنجره ی منتظر است
در نگاهش همه پیداست غم محسوسی
در تب سفسطه ها سوخته دنیا، ای دوست!
کاش درمان شود از حکمت جالینوسی
ای که زانو زده خورشید به پایت شب و روز
به تماشای تو برداشته ام فانوسی
اگر از هر طرفی باد مخالف بوزد!
کی به هم می خورد آرامش اقیانوسی
آسمان منتظر فوج کبوترها نیست
کاش از نسل تو پر باز کند ققنوسی

■ مریم رزاقی

تقدیم به پیشگاه حضرت معصومه سلام الله علیها

قریه در قریه پریشان شده عطر خبرش
نافه ی چادر گلدار تو با مشک ترش
جاده خوشبو شده انگار که بیرون زده است
عطر دلتنگی گل از چمدان سفرش!
قدمت پشت قدم های برادر جاری
کوه سرریز شده چشمه به چشمه هنرش!!
در سفرنامه نوشتن چه مهارت دارد
اشک چشمان تو با آن قلم شعله ورش
گرچه دلتنگی تو سبک خراسانی داشت
مانده در دفتر قم، بیت به بیت اثرش
عطر معصوم تو در صبح شبستان پیچید
کرد آیینه در آیینه پرآوازه ترش!
پر از آواز کبوتر شده این شهر انگار
که خراسان به قم افتاده مسیر و گذرش!
بی گمان دور ضریح تو نمی گردانند
هر که چون دانه ی اسپند نسوزد جگرش!

■ عالیه مهرابی

نگذار باز از سفرت بی خبر مرا
یک بار هم اگر شده با خود ببر مرا
شکر خدا که گریه ی سیری نصیب شد
هربار تشنه کرد غم ات بیشتر مرا
سر را به دامنت بگذارم اگر، سر است
دامن چو می کشی، به چه کار است سر مرا
یک بار جای این همه زخم زبان زدن
راحت بگو که دوست نداری دگر مرا
آه ای خیال دور که آواره ات شده ام
یک شب بیا به خانه ی خوابت، ببر مرا

■ سید علی لواسانی

تقدیم به آرمیتا دختر شهید رضایی نژاد

آرمیتا! بباف موهاتو! تا همه نگات کنن
همه ی فرشته های آسمون صدات کنن
هی بزن چرخ... بزن چرخ... بشین روی چمن
تا که گنجیشکا بیان گریه رو شونه هات کنن
توی چشمای سیاهت پر خنده... پر اشک
چی می شد گلوله ها نگا به گریه هات کنن
می دونی نقاشی هات، تاریخ کشورم می شن
یه روزی میاد که قهرمان قصه هات کنن
آرمیتا! اطلسی ها می خوان بیان رو دامنت
خودشونو قربون حالت خنده هات کنن
دوس دارم بالا بری بالاتر از ستاره ها
هی بری بالاتر و زمینیا نگات کنن

ساعت ۲۵

هر یک از ما یک حساب بانکی داریم؛ حساب بانکی زمان!

هر روز صبح در بانک زمان شما ۸۶۴۰۰ ثانیه واریز می شود و تا پایان شب به پایان می رسد. هیچ برگشتی در کار نیست و هیچ مقداری از این زمان به فردا اضافه نمی شود. از این ۸۶۴۰۰ ثانیه چند ثانیه به یاد خداوند هستیم و چند ثانیه با او راز و نیاز می کنیم؟

آیا تا به حال این گونه اندیشیده ایم و برای ساعات و لحظات عمر و گنجینه ی وجودیمان برنامه ریزی کرده ایم؟!

وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِی خُسْرٍ إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ.

قسم به زمان! که انسان ها همه در زیانند مگر آنها که ایمان آورده و اعمال شایسته کردند و یکدیگر را به حق سفارش نمودند و به صبر توصیه کردند.

قرآن کریم، به زمان قسم یاد می کند. قرآن، این همیشه ترین کتاب هستی، توجه بشر را هم به کمیت زمان جلب نموده و هم به کیفیت آن. در ابتدا، با قسم یاد دادن به آن، توجه به کمیت، که طول آن و محدوده برداری است و در انتها، توجه به کیفیت، که پهنای آن است و این که شتاب زده عمل نشود (تواصوا بالصبر). از آنجایی که مفهوم زمان مقدار حرکت است و با مفهوم عمل یک جا در ذهن متبادر می شود از این رو آن را بعد چهارم خوانده اند.

در روایت آمده در روز قیامت پرونده عمر انسان را که باز می کنند، ساعتی هست که در آن ساعت اطاعت خدا را انجام داده و کار خیری انجام داده است. وقتی آن مرحله را بررسی می کنند آن قدر به این بنده خوشی و راحتی و لذت دست می دهد که قابل مقایسه با هیچ سروری در این عالم نیست.

به طور مسلم همه انسان ها در زیانند (ان الانسان لفی خسر). سرمایه های وجودی خود را چه بخواهند یا نخواهند از دست می دهند، ساعات و ایام و ماه ها و سال های عمر به سرعت می گذرد، نیروهای معنوی و مادی تحلیل می رود، و توان و قدرت کاسته می شود. آری انسان، همانند کسی است که سرمایه عظیمی در اختیار داشته باشد، و بی آنکه بخواهد هر روز بخشی از آن سرمایه ها را از او بگیرند، این طبیعت زندگی دنیاست.

تصور کنید حساب بانکی دارید که در آن هر روز صبح ۸۶۴۰۰ میلیون به حساب شما واریز می شود و شما فقط تا آخر شب فرصت دارید تا همه پول ها را خرج کنید چون آخر وقت حساب شما خود به خود خالی می شود. در این صورت شما چه خواهید کرد؟ البته سعی می کنید تا آخرین ریال را خرج کنید!

ارزش لحظات را چه کسی می داند؟

هر یک از ما یک چنین حساب بانکی داریم؛ حساب بانکی زمان!

یادتان باشد ارزش یک سال را دانش آموزی که مردود شده، می داند و ارزش یک دقیقه را شخصی که از قطار جا مانده می داند.

باور کنید هر لحظه گنج بزرگی است! گنجتان را آسان از دست ندهید!

این شب ها که آسمان به زمین نزدیک می شود و هر لحظه قدر و قیمت یک سال را پیدا می کند و هر کسی بهتر قدر ثانیه ها را می داند، برای هم دعا کنیم؛ دعاهای خوب! برای بچه های نسل سوم هم دعا کنید...

نکته

رهبر معظم انقلاب در تاریخ ۲۴ مرداد ۱۳۹۰ و در دیدار جمعی از شعرا در خصوص مطالعه در ماه مبارک رمضان به یکی از کتاب های شهید مطهری اشاره و تصریح کردند: «خودتان را برخوردار از معارف کنید. البته راهش آشنائی با قرآن، انس با قرآن، انس با نهج البلاغه، انس با صحیفه سجادیه است. خیلی از این تردیدها و نگرانی ها و زنگارهائی که انسان در یک مواردی در دل دارد، با مطالعه اینها تبدیل می شود به شفافیت و روشنی؛ انسان می فهمد، راه را می شناسد، کار را می شناسد، هدف را می شناسد. مثلاً مطالعه کتاب «گفتارهای معنوی» شهید مطهری متناسب با همین ایام ماه رمضان است.»

«گفتارهای معنوی» که انتشارات صدرا نام آن را به «آزادی معنوی» تغییر داده تا کنون بیش از ۵۰ بار تجدید چاپ شده است. «گفتارهای معنوی» نام کتابی است از برخی سخنرانی های استاد شهید آیت الله مرتضی مطهری که اولین بار در سال ۱۳۶۵ و مشتمل بر سیزده سخنرانی توسط ناشر در هشت فصل و سپس در چاپ نوزدهم با افزودن دو سخنرانی دیگر به فصل عبادت و دعا منتشر شده است. خرید و مطالعه این کتاب را از دست ندهید.

گزارش ۳

دوخت و دوز چادر و لابیرنت در مصلا

بیستمین نمایشگاه بین المللی قرآن حالا دیگر ۲۰ روزی می شود که مهمان تهرانی هاست. امسال هم غرفه های متعددی برای مردم در نظر گرفته شده که در گزارشی ضمن گردش در نمایشگاه، به برخی از این غرفه ها سر زده ایم. یادتان باشد که نمایشگاه قرآن هیچ جایی در تبلیغات تلویزیونی و رادیویی ندارد و رسانه ملی تنها هر ازگاهی گزارش هایی لوس و بی مزه از این رویداد قرآنی و سالیانه پخش می کند. شاید البته یک علت این رفتار ضعیف بودن نمایشگاه هم باشد اما عدم تهییج مردم برای حضور در یک محفل قرآنی آن هم در بهار قرآن در دل پایتخت، توجیه پذیر نیست. چه بسا نقد رسانه ها باعث شود، این رویداد بهتر و باشکوه تر برگزار شود.

با مد روز انتخاب کنید

اگر قصد دارید چادرهای جدید و متنوع را ببینید. اگر می خواهید چادر با تخفیف ویژه خریداری کنید یا تمایل دارید از انواع مدل های روسری و مقنعه دیدن کنید و حجاب خود را بر طبق مد روز انتخاب کنید، اگر در فکر تهیه چادرهایی برای راحتی حضور در اجتماع هستید و به بازاری متنوع از همه این موارد نیاز پیدا کرده اید حتما سری به بخش «عفاف و حجاب» بیستمین نمایشگاه بین المللی قرآن کریم بزنید؛ جایی در مرکز شبستان مصلی امام خمینی (ره).

بخشی که می توان آن را پربازدیدترین بخش بیستمین نمایشگاه بین المللی قرآن معرفی کرد چراکه بسیاری از بازدیدکنندگان از بدو ورود، به دنبال نشانی این بخش هستند و به قول مدیر اجرایی بخش «عفاف و حجاب» به نظر می رسد تمام حاضران در نمایشگاه، مسئول اطلاع رسانی و راهنمایی مردم به این قسمت شده اند.

بخش «عفاف و حجاب» فعالیت هایی چون فروش پارچه چادری با تخفیف ۵۰ درصد (که در میزان استقبال بی تاثیر هم نبوده)، دوخت رایگان، فروش انواع چادر با تخفیف ویژه نمایشگاه، ورک شاپ طراحی و دوخت چادر، نشست های پرسش و پاسخ درباره چرایی مساله حجاب را به مراجعان عرضه می کند.

لابیرنت قرآنی

حتی اگر بدانی قرار است کجا قدم بگذاری و در نهایت به کجا برسی، وقتی مسیر شکل تو در توی عجیب به خود می گیرد که در جایی تاریک و در جایی پرنور باشد، دلهره عجیبی دلت را قلقلک می دهد. همین دلهره شیرین انسان را همیشه مشتاق دالان های تو در توی «لابیرنت» می کند؛ این اشتیاق می تواند در سن کودکی و در بازی لابیرنت پیش بیاید و یا در بزرگسالی و در نوع بزرگسالانه آن.

همین اشتیاق و دلهره در مسئولان بزرگسال بخش «جوان» بیستمین نمایشگاه بین المللی قرآن کریم را تشویق کرده تا این بخش را به شکل «لابیرنت» طراحی کنند. در طول مسیر تو در توی بخش «جوان»، آیات قرآن و احادیثی که به جوان و شخصیت و رفتار او برمی گردد به تصویر کشیده شده است: برای نمونه در این بخش حدیث «نگاه به نامحرم تیری است از جانب شیطان» به شکل حجم و با مجسمه تصویرسازی شده است.

در ادامه این مسیر دسته بندی اعمال خیر و شر، مطالبی درباره شهدا و حرم امام حسین (ع) دیده می شود و در نهایت حوضی با فواره های باز و ریسه هایی سفید در اطراف که پایان شیرینی بر حس کنجکاوی در تمام طول مسیر است. اغلب بازدیدکنندگان بیستمین نمایشگاه بین المللی قرآن کریم با رسیدن به این نقطه حسی عجیب و شبیه به یک رویا را تجربه می کنند که به گفته مسئولان این بخش، نمادی از بهشت است و جوان با رعایت تمام نکات ذکرشده در طول «لابیرنت» به آن دست خواهد یافت.

صحن امام رضا (ع) را در نقش پارچه ببینید

یکی از بخش های دیگر بیستمین نمایشگاه بین المللی قرآن کریم، ورک شاپ کلاژ در بخش تجسمی است که شما را به دیدن تابلوهایی زیبا از نقش پارچه دعوت می کند. در این بخش تابلوهای کلاژ از اسماء پنج تن، صحن مسجد النبی (ص)، صحن امام رضا (ع) و حرم این حضرت به نمایش درآمده و در کنار آن «گلبهار حیاتی» به صورت زنده کار آفرینش تابلو کلاژ با پارچه را انجام می دهد.

قرآن خطی منسوب به امام حسین (ع)

دیدن خط منسوب به امام حسین (ع) یا خط منسوب به امام علی (ع)، امام سجاد (ع) و امام موسی کاظم (ع) یکی از جذابیت هایی است که می توانید در غرفه آستان قدس رضوی در نیم طبقه اول شبستان مصلای حضرت امام خمینی (ره) تجربه کنید. آستان قدس رضوی این آثار را از موزه خود به نمایشگاه بین المللی قرآن کریم آورده و به معرض دید علاقه مندان درآورده است.

رد سخنان شبه عارفان بزرگ با آیاتی از قرآن

این روزها ایمیل های زیادی از سخنان «دالای لاما» یا دیگر شخصیت های «عرفان های نوظهور» به دست همه ما می رسد؛ صحبت هایی درباره همه چیز: عقل، عشق، زندگی، دین و مذهب، مهربانی، عدالت و ... یکی از اقدامات بیستمین نمایشگاه بین المللی قرآن کریم، بررسی ویژگی های مشترک این عرفان های نوظهور است که نتیجه آن در قالب ۴۰ تابلو مقاله در ۱۰ موضوع ارائه شده است.

نادیده گرفتن خدا یا انکار وجود خدا، شریعت ستیزی و فقه گریزی، خردستیزی و منطق گریزی، ریشه های ماتریالیستی؛ تک ساحتی دیدن انسان، تخدیر اعصاب و توهم معنویت، کثرت گرایی عرفانی و دامن زدن به فرقه گرایی، نمایش امور خارق العاده به عنوان کرامت، ساخته دست استکبار یا در خدمت استکبار، قطب محوری؛ تقلید کورکورانه از استاد و سوءاستفاده از مریدان، ظاهری جذاب و فریبنده ویژگی های مشترک عرفان های نوظهور است که در این تابلو مقالات بررسی شده و آیاتی از قرآن کریم در رد آن ها آمده است.

نمایشی از نور و تصویر و صدا

بعد از بازدید بخش های مختلف نمایشگاه و برای رفع خستگی اگر به «سالن یاس» پا گذاشتید می توانید ضمن استراحت به تماشای نمایشی ترکیبی از صدا، نور، تصویر و فیلم بنشینید. این نمایش از ساعت ۱۷ تا ۲۴ در سئانس های نیم ساعته و در فضای ۱۴ هزار متر مربع با موضوع سوره «فتح» به نمایش درمی آید.

■ فرزانه احمدی

طنز سوم

فرشاد آیدا را دعوت به یک کافی شاپ کرد ...حالا ۴ پایان متفاوت برای این دعوت و اتفاقات درون کافی شاپ برایتان روایت می کنیم.

پایان اول:

فرشاد به آیدا نگاه کرد و گفت: من دیگه مطمئن هستم، می خوام باهات ازدواج کنم، فردا میام خواستگاریت. در همین لحظه صدای وزیدن باد به گوش رسید، شمع خاموش شد، آیدا سفیدی چشمانش محو و کل چشمانش سیاه شد.

فرشاد با تعجب پرسید: لنز زدی آیدا؟! چرا یکهو چشمات این طوری شد؟!

آیدا سری به حالت تاسف تکان داد و گفت: IQ! من که روبه روت نشستم چطوری یه دفعه لنز زدم؟! یعنی الان متوجه نشدی من یه روح پلید هستم و آیدا نیستم؟!

فرشاد: خب؟!

آیدا: خب تو الان باید جیغ بکشی و فرار کنی!

فرشاد: چرا؟!

آیدا: خب من روحم دیگه، باید از من بترسی.

فرشاد: برو بینیم بابا! من از اجاره خونه و هزینه های زندگی مشترک نترسیدم و خواستم ازدواج کنم، حالا بیام از تو بترسم؟! برو بینیم باد بیاد! این شمع رو هم که خاموش کردی روشنش کن.

آیدا وقتی دید که دیگر کسی از او نمی ترسد ضایع شد و به همان جایی برگشت که از آنجا آمده بود و دیگر سعی نکرد انسانی را بترساند!

***

پایان دوم:

فرشاد به دقت در حال نگاه کردن آیدا بود و سپس آینه ای از داخل کیفش برداشت و به خودش نگاه کرد.

فرشاد: ما خیلی شبیه هم هستیم.

آیدا: کجا شبیه هم هستیم؟! من اگه شبیه تو بودم خودکشی می کردم.

فرشاد: من عکس های قدیمی تو رو پیدا کردم، تو ده دوازده بار روی خودت عمل جراحی به اصطلاح زیبایی(!) انجام دادی.

فرشاد عکسی را از توی کیفش در آورد، عکس خیلی شبیه خودش بود و یا به عبارت بهتر عکس یه جورایی دقیقا تصویرِ خودش بود که یک روسری سرش داشت!

فرشاد: این عکسه قدیمیه تویه.

آیدا: خب زشت بودم، جرم که نکردم عمل زیبایی انجام دادم.

فرشاد: فکر نمی کنی من و تو بیش از حد به هم شبیه بودیم؟!

آیدا: راست می گی، چرا به ذهن خودم نرسیده بود.

فرشاد: راستی فامیل تو چیه؟!

آیدا: «خوبی»

فرشاد: آره خوبم، میگم فامیلت چیه؟!

آیدا: «خوبی»، فامیلم خوبیه!

فرشاد: تو خواهر گم شده من هستی، خیلی خوشحالم پیدات کردم.

آیدا: خیلی خوشحالم داداش! اما پدر و مادرمون چرا ما رو از هم جدا کردن؟!

فرشاد: ما دو قلو بودیم، مامان بابامون ترسیدن نتونن شکم هر دومون رو سیر کنن و هر کدوممون رو دادن به یه خانواده!

آیدا: برادر ...

فرشاد و آیدا متوجه شدند خواهر و برادر هم هستند و سپس تصمیم گرفتند به کمک همدیگر مادر و پدر واقعی شان را پیدا کنند اما آیدا به دلیل عوارض ناشی از جراحی های زیبایی از دیار فانی به مقصد دیار باقی راهی سفر شد!

***

پایان سوم:

فرشاد نگاهی به آیدا کرد و در حالی که اشک در چشمانش جمع شده بود گفت: آیدا، من خیلی دوستِ دارم، اما ما نمی تونیم ازدواج کنیم.

آیدا: چرا؟!

فرشاد: آخه من نه خونه دارم، نه ماشین و نه حتی شغل.

آیدا: اشکالی نداره، اینا از نظر من مهم نیست. اگه هر جوونی بخواد همه اینا رو با هم داشته باشه و بعدش ازدواج کنه که سن ازدواج ۱۲۰ سال از اینی که هست بالاتر می ره!

فرشاد: من حتی سربازی هم نرفتم، فقط یه لیسانس دارم که فکر نکنم به دردی بخوره.

آیدا: لیسانس هم نداشتی زنت می شدم.

فرشاد: بابام هم مایه دار نیست.

آیدا: این حرف ها رو ول کن، من دوست دارم فرشاد، می خوام زنت بشم، مهریهَ ام هم یه شاخه گل از توی همین پارک سر کوچه!

فرشاد: تو سرت به جایی خورده آیدا؟! دارم خواب می بینم یا اینکه پایان این داستان خفن علمی-تخیلیه!!

آیدا: آره! تخیلیه! راستش من از کره مریخ اومدم! اونجا با بحران کمبود شوهر روبرو شدیم!

فرشاد و آیدا با همدیگر ازدواج کردند و بعد از مدتی از یکدیگر طلاق گرفتند! البته علت طلاق مسائل مالی و این طور چیزا نبود، اصولا این دوتا از نظر فرهنگی بهم نمی خوردن! خودتون تصور کنین، یک مریخی با یک زمینی!!

***

پایان چهارم:

آیدا اصلا آرایش نکرده و مدل موهای فرشاد نیز معمولی بود.

فرشاد: آیدا، من به این نتیجه رسیدم دوستی من و تو از همون اول اشتباه بود، ما نباید بدون اطلاع خانواده هامون با هم آشنا می شدیم.

آیدا: آره، منم یه دفعه به همین نتیجه رسیدم. پدر و مادرهای ما خیر و صلاح ما رو می خوان، ما باید به حرف هاشون گوش بدیم.

روی آیدا و فرشاد آب به صورت باران (قطره قطره) ریخته می شود.

آیدا: چه بارونی میاد، چه رمانتیک! باورت می شه؟ حتی توی کافی شاپ داره بارون میاد.

فرشاد: تابلو نکن! این بارون نیست، بالای سرت رو نگا، شلنگ آبه، آب بستن به طرح!

آیدا: طرح؟!

فرشاد: اوهوم، گویا نویسنده تصمیم گرفت داستانش رو تبدیل به یک طرح تلویزیونی کنه و به همین خاطر سعی کرده داستانش پر بشه از پیام های اخلاقی! فرشاد با خانواده اش به خواستگاری آیدا رفت و این دو کبوتر عاشق به سلامتی با یکدیگر ازدواج کردند.

■ ارژنگ حاتمی

برداشت دوم

ناصر فیض در این دیدار شعر طنز خواند، شعرهایی که به گفته خودش، کار مشترک او با جناب حافظ بود:

به آب روشن می عارفی طهارت کرد
و رفته رفته به این کار زشت عادت کرد!

*

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد!
بی خبر بود که ما مشترک کیهانیم

*

تو را ز کنگره عرش می زنند صفیر!
چرا به کنگره شعر می روی شاعر؟!

*

من بیچاره هم از اهل سلامت بودم
بس که رفتم به چکاپ این همه بیمار شدم

*

صوفیان وا ستدند از گرو می همه رخت
بنده از شرم شدم پشت درختی پنهان!

*

کلنگ توسعه بوسید تربت قم را
کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند!

نامه رسیده

همه می گویند ماه مبارک رمضان ماه میهمانی خدا و ماهِ نزول قرآن است و...اما آقای من!

من می گویم ماه شما آمده است آقا. و خدا به یمن ماه شما همه مخلوقات خود را به میهمانی کرم وبخشش دعوت کرده است. ماه، ما نزول شماست وهنگامه بهره جستن کامل از شما.

شیطان به یمن وجود مبارک شماست که در غل و زنجیر است و در هر افطار هزار هزار و در هر ساعت غروب جمعه این ماه هزار هزار و در شبانه روز پایانی این ماه به عدد آزاد شدگان در طول ماه از بندگان خدا، از بند آتش رها می شوند.

آقای من!

ماه تَقدیر من شمایید که شماخود قرآن کریمی که در نیمه این ماه بر دامنی به عظمت دامن زهرای اطهر (سلام الله علیها) نزول کردی ومُهر مادری بر پیشانی ام ابیها نشاندی.

یا کریم اهل بیت به امید خدا که با کرامتتان سایه کفر و ظلم واسلام ستیزی از روی سر همه مسلمین وشیعیان برداشته شود؛ خاصه مردم مظلوم میانمار و کشورهایی که به مدد تپش نام مبارک پدر بزرگوارتان، انقلاب کرده اند و مظلومانه با دست خالی، جان می سپارند به ظلم و جور حاکمان عرب...آمین!

■ فرشته فلاحی (شهریار)

شک نکن یه روز میاد... یه روز که خنده های تو
همه ی قاتلای دنیا رو کیش و مات کنن
آرمیتا! موهاتو کوتاه نکنی! کبوترا
اومدن لونه توی قشنگی موهات کنن
تو می خوای حضرت آقا رو «پدر» خطاب کنی
حضرت آقا می خوان تو رو «پری» صدات کنن

■